



۲۰۲۱/۱۱/۰۹



میر عنایت الله سادات

طالبان به قدرت برگشتند، یا ... ؟

در مورد برگشت طالبان پس از بیست سال به قدرت، پرسش های زیادی مطرح میشود. ولی بخاطر قرار داشتن واقعیت ها در حیطه ابهام، نمی توان به پاسخ واقع بینانه و روشن هریک آن دست یافت. شمار سوال ها زیاد است که عمده ترین آنها، ازین قرار اند:

– چطور شد؟ که طالبان، با نداشتن پیشرفت چشمگیر در جبهات جنگ، به یکبارگی، بدون برخورد مسلحانه، یکی پی دیگر، ولسوالی ها، مراکز ولایات و شهر کابل را به تصرف خود در آوردند.

– آیا ناتوانی قوای مسلح، زمینه چنین پیروزی را برای طالبان مساعد ساخت؟ و یا عاملی دیگری، موجب فلج شدن قدرت سوق و اداره آنها گردید؟

– رسانه های زیادی در پاسخ به این سوالات مدعی اند که دولت "جمهوری اسلامی افغانستان" بر طبق یک پلان از قبل تنظیم شده، سقوط داده شده است. اگر ارائه چنین پاسخی مبتنی بر واقعیت است، پس سوال به میان میآید که انگیزه و هدف دور نمایی چنین پلان، چه می تواند باشد؟

بخاطر دریافت پاسخ به سوالات فوق، لازم است که اندکی پیرامون پیدایش و ادامه اقتدار دولت "جمهوری اسلامی افغانستان" توجه کرد، تا عوامل سقوط آن مشخص شده بتواند.

روشن است که در پروسه این سقوط، عوامل متعدد داخلی و خارجی نقش داشته اند که نمی توان آنها را از هم مجزا و جدا مطالعه کرد. همچنان بررسی هریک آن، ایجاب تحقیقات گسترده را مینماید. بنابراین به خاطر اختصار کلام درین نوشته، چند عامل شاخصی برجسته شده و هریک آن ذیلاً معرفی و مورد دقت قرار میگیرد:

– بااثر پیامد حادثه یازدهم سپتمبر، پای قوت های مسلح خارجی، در رأس ایالات متحده آمریکا، بخاطر سرکوب گروه القاعده و طالبان حمایه گر آن به افغانستان کشیده شد. آنها طالبان حاکم را سرکوب کردند. ولی جانشین آنها از درون جامعه افغانی سربلند نکرد. بنابراین با از میان رفتن نظام طالبانی، خلای قدرت بمیان آمد. طبعی است که این خلا باید پر میشد. اما به چه گونه؟؟؟

متأسفانه در جهت پر ساختن این خلا، اراده اکثریت مردم نادیده گرفته شده و در خارج از کشور، سنگ بنای نظام جدید، تعیین و رهبری دولت مؤقت معرفی گردید.

– چگونگی پیدایش دولت از طریق "کنفرانس بن"، خود بخود عامل پیش زمینه بود که بمیان آمدن "حاکمیت ملی" را در افغانستان جلوگیری کرد.

درین گردهمایی ، چهره های شکست خورده مقاومت علیه طالبان و تعدادی از تحصیل یافتگان مقیم در خارج کشور ، شرکت ورزیده بودند. از حضور چهره های مردمی مربوط به اقشار مختلف جامعه و بلند پایگان رژیم های قبلی درین نشست ، خبری نبود. به عبارۀ دیگر این کنفرانس ، صبغۀ ملی و مردمی نداشته و بر پایه ملحوظات خاص ، تدویر یافت. در نتیجه ، بر طبق مصوبۀ این کنفرانس حاکمیتی بمیان آمد که تهداب آن درست بنیاد گذاری نشده بود.

– بر طبق قانون اساسی جدید که بعداً در تحت زعامت این دولت نافذ گردید. سیستم مروج و پذیرفته شدۀ " اقتصاد مختلط" در افغانستان ، کنار زده شده و در عیوض آن ، زیر نام " اقتصاد آزاد " راه برای چپاولگران داخلی و خارجی باز گذاشته شد. در سایۀ چنین یک زمینه سازی ، مفسدین در ادارات دولتی چنان رخنه کردند که نحوه عملکرد آنها به زودی در تمام ادارات دولتی شیوع یافت.

روند افزایش فساد سبب شد که سیستم مافیائی بر جامعه مسلط گردیده و دولت افغانستان در میان دول مفسد جهان ، مقام اول را کمائی کند. میرهن است که دولت های اگنده از فساد ، پایه های مردمی ندارند. به همین دلیل چنین دولتها همیشه در معرض سقوط قرار می گیرند. جمهوری اسلامی افغانستان نیز ازین سرنوشت مستثنی نماند

– باوجود سرازیر شدن پولهای هنگفت خارجی در افغانستان ، هیچگونه توجه به "زیربنای اقتصادی " و " تولید ملی" نشد و به عوض آن " اقتصاد مصرفی" رونق بی سابقه یافت . اقلام بی کیفیت وارداتی بالخصوص از ایران و پاکستان ، عرضه تولیدات داخلی را مهار کرده و صدها مؤسسۀ داخلی مجبور به بستن تصدی های تولیدی شان شدند.

در چنین اوضاع و احوال ، دولت خود را مکلف به حمایت از مؤلدين داخلی ندانسته ، با بالا کشیده شعار " اقتصاد آزاد " عرصۀ چور و چپاول دلالان داخلی و خارجی را باز نگهمیداشت . با ادامه این پالیسی ، ظرفیت های تولیدی در کشور رشد نیافت و محلات جدید کار بوجود نیامد.

چنین حالت خودبخود سبب شد که نه تنها زمینۀ عودت کارگران افغان از ایران و پاکستان بمیان نیامد، بلکه به شمار آنها نیز افزوده شد. فارغان مؤسسات تحصیلی ، بخاطر نیافتن محلات کار در داخل ، راه مسافرت را به خارج از کشور در پیش گرفتند.

طبعی است که بمیان آمدن چنین اوضاع ناسالم اقتصادی ، اعتبار دولت را تنزیل داده و برعکس برای مخالفین مسلح ، زمینۀ آنرا فراهم ساخت تا از میان جوانان بیکار سرباز گیری کنند.

– گرچه اعضای قوه مقننه و رئیس جمهور ، ظاهراً از طریق انتخابات در رأس کرسی ها قرار میگرفتند . ولی معامله گری های که زمینه ساز رسیدن آنها به این مقامات شده بود ، اصول و خط مشی آنها را تعیین میکرد. کرسی های دولتی بر مبنای نقش یک نفر در معامله گری های پشت پرده ، برایش سپرده میشد.

داد و گرفت این معاملات ، ساختار یک شرکت سهامی را بخود گرفته بود. بیرون از حلقۀ شرکای این شرکت ، هیچ فرد واجد شرایط در مقامات دولتی مقرر نمی گردید. همین وضع سبب میشد که کارمندان بلند پایه دولت ، بیشتر متوجه حفظ موقعیت خود بوده و در جهت برآورده شدن خواست های مردم ، کمتر بی اندیشند. چنین حالت موجب میگردد که روز تا روز فاصله میان دولت و مردم افزایش یابد.

– مشترکین شرکت سهامی ، مشی واحد را دنبال نمی کردند. زیرا منافع آنها اکثراً در تقابل با همدیگر شان قرار میگرفت. گرچه این کشمکش ها با وساطت سیاستمداران امریکائی ظاهراً فروکش میگردد. اما بخاطر منافع شخصی و گروهی شان ، نمی توانستند برخورد متقابل را کنار بگذارند.

این تقابل موجب می‌شد که قدرت دولتی ضعیف گردیده و فرصت برای بهره برداری مخالفین بیشتر گردد. چنین پی آمد ها سبب می‌شد تا رهبری دولت نقش فعال را در حل قضایای عمده ، منجمله مسائل جنگ و صلح با مخالفین مسلح ، از دست بدهد.

– از یکطرف ناهنجاری در امور دولت زبانه میکشید و از جانب دیگر بر قرار شدن روابط کشور های همسایه با طالبان ، محرک آن شد که ایالات متحده امریکا نیز تاکتیک های عملیاتی خود را تغییر داده و با طالبان روابط مستقیم برقرار نماید. این روابط با ایجاد " دفتر نمایندگی طالبان در قطر " شکل علنی به خود گرفت. موجودیت چنین دفتر زمینه های تماس مستقیم دولت امریکا با طالبان را در سطوح مختلف فراهم ساخت.

کشور های روسیه ، چین و ایران میکوشیدند تا با دامن زدن جنگ نیابتی از طریق طالبان بر ایالات متحده امریکا و متحدین آن فشار وارد کنند. پاکستان نیز منحنی پل ارتباطی در بوجود آوردن روابط میان آنها و طالبان نقش اساسی داشت. ایجاد این روابط ، باعث شد که ایالات متحده امریکا نیز دست به کار شده و ارتباطات خود را با طالبان بیشتر سازد.

چنین عمل و عکس العمل قدرت ها ، به نفع طالبان تمام شده و موجب گردید که شهرت تروریست بودن طالبان کنار گذاشته شده و به آنها پرستیژ سیاسی اعطا گردد. همین پالیسی منحنی عامل بیرونی ، اثرات منفی از خود بجا گذاشته و پروسه تضعیف دولت بر سراقتهار را سرعت بخشید.

– در داخل کشور نیز داستان کنار آمدن اجباری دو رقیب انتخاباتی و مؤظف شدن آنها برای تشکیل حکومت ، پایه های قدرت دولتی را طی هفت سال اخیر عمداً تضعیف نمود. نا هماهنگی میان هر دو جناح ، امکان تحقق برنامه های کاری را به دشواری مواجه ساخته و فرصت را برای مداخله مخالفان مساعد میساخت . بالاثرت همین کشمکش ها ، دولت مصروف کارهای نمایشی شده و خدمت قابل ملاحظه را در جهت خواست های برحق مردم انجام داده نتوانست . نتایج ارزیابی عملکردهای دولت ، کشورهای حامی افغانستان را مأیوس ساخته و آنها را به این واداشت که بخاطر کمبود توانمندی دولت ، توجه خود را به مخالفان مسلح آن بیشتر سازند.

– بالاخره بال ابردن پرستیژ سیاسی طالبان و نادیده گرفتن موجودیت " جمهوری اسلامی افغانستان " با آغاز مذاکرات صلح فی مابین امریکا و تحریک طالبان (در دوهه) عملاً روی دست گرفته شد. این مذاکرات که زیر نام صلح آغاز شد ، کدام نماینده از جانب دولت افغانستان در آن شرکت نداشت.

اگر مضمون این مذاکرات واقعاً موضوع صلح بود ؟ پس چرا جانب مقابل برخورد های جنگی علیه طالبان ، یعنی دولت افغانستان درین گفت و گو ها حضور نداشت ؟ غیابت دولت در مذاکرات ، مبین این واقعیت است که هدف آن همه چانه زنی های طویل المدت ، چگونگی سپردن قدرت به طالبان بود ، نه برقراری یک صلح پایه دار .

استشمام و آگاهی مسئولین حکومت از اهداف واقعی توافقات دوهه ، موجب شد که سردمداران قدرت در دولت و حلقات بیرون آن ، یکی پی دیگر ، فرار را بر قرار ترجیح دهند. به ادامه کنار رفتن های آنها از معرکه قدرت ، طالبان در ولایات و مرکز کشور عرض وجود کرده و بدون مواجه شدن با کدام مقاومت ، قدرت را بدست آوردند.

– کشورهای مخالف حضور ابرقدرت امریکا در منطقه (روسیه ، چین و ایران)، از بیرون رفت قطعات ناتو از افغانستان خوشنود گردیده و ظاهراً از به قدرت رسیدن طالبان نیز استقبال کردند. ولی تا هنوز حاضر به شناخت رژیم طالبانی نیستند. هدف آنها از راه اندازی چنین بازی های دوگانه ، دسترسی به منابع طبیعی و تسلط بر موقعیت جیو ستراتیژیک افغانستان میباشد.

طالبان هم با درک علاقه مندی آنها میکوشند که حاکمیت شان ابتداء از جانب این کشورها به رسمیت شناخته شده و سپس به کمک و حمایت آنها همچو یک شناسایی ترویج یابد. تا در جهان به سطح بلند تر اعتبار سیاسی نایل آیند. اما این داد و گرفت ها ، مشکلات عدیده در سر راه خود دارد.

بیرون رفت قوای امریکا از افغانستان این معنی را نمیدهد که آنکشور ارزشهای جیواکونومیک را هم در منطقه ، به حریفان خود (روسیه و چین) واگذار شده است. حوادث جاری ، این واقعیت را برملا میسازد که تقابل ستراتیژی ها همچنان ادامه می یابد . بناءً معضله حل نشده باقی مانده و جنگ نیابتی به شیوه دیگری راه اندازی میشود. همین کشمکش ها سبب شده است که جوانب مقابل ، نیروی طالبان را منحیث یک وسیله در جهت حفظ منافع ستراتیژیک خود به محاسبه گرفته و آنها را در رأس قدرت دولت افغانستان نگه میدارند.

– فدراتیف روسیه ، از یکطرف با به قدرت رسیدن طالبان ، تشویش نشان داده و سرحدات فی مابین کشورهای متحد خود و افغانستان را استحکام بیشتر میدهد و از جانب دیگر میکوشد که با طالبان میانه خوب داشته و آنها را منحیث مانع در برابر پیشرفت پلانهای ستراتیژیک امریکا قرار بدهد.

– دولت چین نیز از موجودیت افکار طالبانی در همسایگی خود دچار تشویش بوده و میکوشد که ارتباطات طالبان را با مسلمانان ایغور قطع کند. ولی بخاطر علاقه اقتصادی خود به معادن لیتیم و مس افغانستان، میخواهد که روابط چین با امارت طالبان تنظیم شده و هرچه زودتر امتیاز استخراج معادن متذکره را دریافت کند.

– با این مرور مختصر بر اوضاع افغانستان و نقش قدرت های ذی نفوذ در منطقه ، می توان به این قضاوت دست یافت که :

اظهارات طالبان در رابطه به بیرون راندن امریکائی ها از کشور ، غیر از لاف و گزاف چیزی دیگری نیست . امریکائی ها بر طبق ملحوظات سنجش شده ، ظاهراً افغانستان را ترک کردند. هکذا طوری که درین مقال اذعان گردید ، به قدرت رسیدن طالبان به هیچ وجه مبین پیروزی نظامی آنها نبوده، بلکه برمبنای توافقات پشت برده، قدرت دولتی در اختیار آنها گذاشته شده است.

پایان



برای مطالب دیگر میر عنایت الله سادات روی عکس کلیک کنید